

تعریف و تبیین رسالت روحانیت در عصر جدید، مهم ترین موضوعی است که می تواند، ماهیت و هویت علمی و تاریخی این نهاد ارزشمند را روشن سازد و در حرکت گسترده و رو به پیش عالمان و دانش آموختگان حوزه های علمی شیعی راهگشا باشد.

باز تعریف رسالت روحانیت در دنیای جدید، به واقع، همان نگاه جدید و کارآمد به نسبت اسلام و مدرنیته، رابطه دین و علم، تعامل حوزه و دانشگاه، و مباحثی از این قبیل است، از این رو پرداختن به این مسئله مهم و حل زوایا و نقاط ابهام آن، مستلزم دیدی صحیح، عمیق و همه جانبه خواهد بود.

رسالت حوزه را باید متناسب با وضعیت زمانی خود تفسیر کرد. در یک دوره حوزه شیعی تلاش می کرد، تا آثار باقی مانده از امامان معصوم (ع) از بین نرود، از این رو باید مجامع روایی را تدوین و تبویب می کرد و با کمک بحث های رجالی و درایی و . . . به تدریج فقه شیعه را بر محور احادیث شکل بدهند. اینها کارهای بلند مدت و طاقت فرسایی بود که به خوبی صورت گرفته است. با تلاش این بزرگان، اکنون حوزه های علمیه، سرمایه های ارزشمندی از روایات امامان معصوم (ع) در اختیار دارند، و یکی از وظایف ما، حفظ و نگهداری این احادیث است.

1

در دوره ای دیگر، تلاش عالمان دینی در جهت پاسخ گویی به شبهات و اشکالات عمومی و تخصصی نسبت به اصول اعتقادات و معارف دینی، سمت و سو یافته و بیشتر تلاش ایشان در رفع این ابهامات و ایرادات بوده است؛ قطعاً رفع ابهام از ایرادات در حوزه معارف دینی، تلاشی ستودنی است و این نحوه برخورد عالمان دینی، گواه آگاه به زمان و عصر خویش شدن بودن است. آگاهی داشتن، یادآوری باز تعریفی و باز آموزی آن تلاش ها و کوشش ها، امری پسندیده و نیکو است؛ اما نکته مهمی که گاه کمتر به آن توجه می شود، فهم و درک این خصلت عالمان دینی در اعصار گذشته است که ایشان آگاهی به زمان و درکی صحیح از دوره، عصر و جامعه خویش داشتند و نیاز جامعه خویش را می فهمیدند و تلاش و همت خویش را در جهت رفع و پاسخ گویی به آن معطوف می داشتند.

همچنین عالمان دینی در برهه ای از زمان باید می نشستند

و تنها کتاب می نوشتند و از اسلام به صورت نظری دفاع می کردند. در یک دوره ای حوزه، در مقابل کمونیست ها که ادعا می کردند: دین با عدالت مخالف است و اگر می خواهید، طرفدار عدالت باشید، باید کمونیست باشید، کتاب می نوشتند و به دفاع از اسلام می پرداختند که در این زمینه می توان، به خدمات ارزشمند و گرانسنگ عالمانی چون علامه طباطبایی (ره) و شهید مطهری (ره) اشاره کرد که خالصانه و با تمام توان، به میدان دفاع آمدند. در آن دوره نیاز بود، مباحثی مطرح شود که نشان دهد، براساس اندیشه های دینی و اسلامی نیز می توان، بحث عدالت و عدالت ورزی را پیش کشید و عالمان باید این نظریه را که یا باید دین داشت یا طرفدار عدالت بود، رد می کردند از این رو طرح عدالت دینی یا عدالت اسلامی را مطرح و از آن دفاع می کردند. زمان آگاهی عالمان موجب شد، این کار نیز به خوبی صورت گیرد.

روحانیت و حضور در مقیاس جهانی

سوال مهم و اساسی عصر حاضر آن است که وظیفه کنونی، با توجه به این میراث عظیم چیست و چگونه باید در شرایط کنونی برخورد کرد. بی تردید باید سرمایه گذشته را حفظ کرد حوزه های علمیه در مقابل این میراث عظیم سه وظیفه مهم دارند:

1. آنکه با کمال دقت، میراث خود را حفظ کنیم؛ تلاش عمومی صورت گیرد که میراث علمی، از تمام خطرات و انحرافهای فیزیکی یا معنوی مصون بماند.

2. ترمیم؛ به ضرورت زمان و مکان، گاه به جنبه هایی از علوم بیشتر پرداخته شده و به جنبه های دیگر آن کمتر توجه شده است. ضرورت علمی ایجاب می کند که خلاءها و کمبودها پر شود و کاستی ها رفع گردد.

3. بالندگی؛ مهم ترین وظیفه از وظایف سه گانه، با توجه به موقعیت کنونی، همین عنصر تکامل بخشی و بالندگی است؛ بالندگی یعنی تلاش شود تا مجموعه میراث حوزه بالنده شود.

باید این کانون را به عنوان فعال ترین کانون جوشش فرهنگ مذهبی در جهان شناساند؛ به گونه ای که بتواند همه فرایندهای جهانی را تحت تأثیر مذهب قرار بدهد و نسبت بین فرهنگ مذهب و زندگی بشر را در مقیاس «توسعه جهانی» تعریف کند؛ نه اینکه تنها در مقیاس رفتار فردی، معنوی و باطنی، مورد بررسی قرار دهد. این بدان معنا است که حوزه باید، در تولیدفرهنگ، از حالت انفعال خارج و حالت فعال به خود بگیرد.

اکنون انتظارات ملی از روحانیت، بسیار بالاست و قابل مقایسه با سی سال پیش نیست؛ به گونه ای که سنخ انتظارات به گونه دیگری است. اگر امام (ره) می فرمودند: اجتهاد مصطلح کافی نیست²، به این جهت نبود که اجتهاد را شناسند یا بخواهند آن را نادیده یا کم بگیرند. آن اجتهاد، سرمایه ماست که لازم است، حفظ شود؛ ولی باید در آن بالندگی ایجاد کرد.

تفقه دینی و ظرفیت تولید فرهنگ و فرهنگی سازی باید به جایی برسد که از حالت پاسخ گو بودن به مسائل مستحدثه خارج شود. نباید فرهنگ ما پاسخ گو باشد؛ عبارت دیگر فرهنگ پاسخگو این است که دشمنان برای حرکت بشر مسیر تعریف کنند، سؤالاتی ایجاد سازد و بعد ما بنشینیم و تنها به آنها پاسخ بدهیم! به عبارت دیگر، آنها جریان نیاز و ارضا را هدایت می کنند؛ نیازهای بشر را به سمت ابتهاجات مادی و توسعه و گسترش نیاز مادی به دنیا هدایت می کنند، سپس این نیازها فعال می شوند و سازوکار و زمینه هایی را برای ارضا خود پدید می آورد و به دنبال آن جریانات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برای تامین و تکمیل این چرخه فعال می گردد، سپس سؤال مطرح می شود که مثلاً ما با بانک چه کنیم؟! فرهنگ پاسخ گو نیز به حکم اضطرار پاسخ می دهد که برای مثال پول را بپذیرید؛ ولی این کارها را بکنید تا ربا نشود! البته این ظرفیت انفعالی فرهنگ، برای دوره ای که نمی توانیم براساس ارزش ها و بینش های بومی و دینی در ایجاد ساختارهای اجتماعی تأثیر گذار باشیم، لازم است؛ به عبارت دیگر، دیگران ساختارها را می سازند و ما باید هویت فرهنگی خودمان را در مبارزه ای چریکی حفظ کنیم. اگر این گونه با بانک، بیمه و سایر برنامه های مدرن برخورد کنیم انفعالی بوده ایم با این شیوه، کم کم تکنولوژی مدرن همه زندگی را می گیرد، و فرهنگ خود را هم غالب می کند.

ضرورت تصمیم سازی براساس ارزشهای دینی

در دوره کنونی، شیعه به یک نقطه اقتدار جدید رسیده است. در این نقطه، تولید فرهنگ دینی باید به مرحله ای

برسد که به تعبیر امام (ره)، ما نبض زمان را در دست داشته باشیم. این وظیفه روحانیت شیعه است که باید از زمان جلوتر باشد؛ یعنی روحانیت شیعه، باید فرهنگی ایجاد کند که زمان را هدایت کند. همانگونه که غرب، در برنامه ریزی های بلند مدت، برای دهه های آتی فرهنگ سازی می کند و جامعه را به آن نقطه ای که خود پیش بینی کرده، هدایت می کند، حوزه نیز با نگاه به مقدرات، باید در سطوحی این کار را انجام دهد. البته این به معنی دخالت روحانیت شیعه در کانون های تصمیم گیری نیست؛ چرا که شأن فرهنگ سازی، شأنی والاتر از تصمیم گیری است. آنهایی که فرهنگ می سازند، تصمیم سازند. تصمیم گیری مثلاً در سیستم اقتصادی کشور، به عهده عده ای است که تحت تأثیر اطلاعاتی هستند که کارشناسان و پردازش کنندگان دانش اقتصاد به آنها می دهند. آنها تصمیم می سازند و اینها تصمیم می گیرند. ما به تصمیم گیری خوب لازم داریم؛ اما بیش از آن، به تصمیم سازی صحیح، مستند و کار آمد نیاز داریم.

حوزه های شیعی، به عنوان یک کانون پرورش فرهنگ مذهبی، باید ظرفیت تولید فرهنگ را به آنجا برسانند که توان تغییر مقیاس های محاسبه را در جهان داشته باشد و تلاش علمی خود را در جهت تغییر و ارتقای عقلانیت جهان قرار دهد. ما باید فرهنگ مذهبی را به نقطه ای برسانیم که عقلانیتی ایجاد کند که زندگی دنیایی را براساس تناسبات ارزشی محاسبه کند، زیرا براساس ارزش های اسلامی، زندگی و معیشت بشر باید بستر عبادت شود، و می توان چنین پنداشت که معیشت، به عبادت ربطی نداشته و عبادت، مخصوص خلوت انسان باشد! ظرفیت فرهنگ مذهبی باید به آنجا برسد که نقطه کانونی فرهنگ سازی بشود. البته همه فرهنگ سازی، رسالت حوزه های علمیه نیست؛ در اینجاست که باید تعامل مثبت بین حوزه ها و سایر کانون های علمی و فرهنگی اتفاق بیفتد و به یک نهاد و یک سازمان به هم پیوسته تبدیل گردند؛ به عبارت دیگر، فرهنگ مذهبی، محور فرهنگ نظری و فرهنگ تجربی شود و فلسفه ها و علوم، تابع فرهنگ مذهب شوند، در نتیجه، عقلانیت فعال ایمانی حاکم شود که کانون تصمیم سازی در مقیاس توسعه عمومی کشور نیز براساس آن صورت گیرد؛ به عبارت دیگر، آنها که می خواهند برای رهبری آینده و برای توسعه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه در سطح ملی و حتی بین المللی، تصمیم گیری کنند، براساس این فرهنگ، تصمیم بگیرند. این، ضرورت فعلی ما، به عنوان یکی از قطب های تمدنی و تأثیر گذار در جهان است.

اکنون الگوی کشورهای توسعه نیافته، کشوری توسعه یافته است! یعنی برای استعمار کشورهای توسعه نیافته الگو سازی شده است تا این کشورها با پای خودشان به سمت آن الگوهای خود ساخته حرکت دهند. آنها اکنون حتی از مقیاس توسعه خارج شده و جهانی سازی می کنند؛ یعنی ما در مقیاس جهانی فرهنگ سازی می کنیم تا این فرهنگ، بر جهان حاکم شود و اهل فرهنگ، کارشناسان، متخصصان و تمام کسانی که فرهنگ تخصصی و فرهنگ های بنیادی را می دانند؛ هنگامی که می خواهند تصمیم بگیرند، براساس همان الگوهای تصمیم گیری تصمیم بگیرند. در واقع در تلاش برای ایجاد یک وحدت فرهنگی در جهان اند. وحدت، نه به معنی وحدت بسیط، بلکه فرهنگ را بر محوری که خود می خواهند هماهنگ می کنند.

دشمنان ظرفیت فرهنگی ما را در این مقیاس می دانند. اکنون بیش از هزینه ای که در حوزه علمیه صرف می شود، در امریکا برای اسلام شناسی سرمایه گذاری صورت می گیرد. نخستین جایی در دنیا که به صورت کمی، بیشترین کتاب در مورد اسلام نوشته می شود، امریکا است. البته این چنین نیست که آنها دغدغه معرفی اسلام به جهان را داشته باشند، بیشتر این فعالیت، به محافل قدرت و کانون های صهیونیستی وابسته است. این امر به دلیل آن است که ظرفیت ما را می شناسند و می خواهند آن را کنترل کنند.

ظرفیت اندیشه های اسلام در حد یک تمدن است. اصلی ترین کانون تمدن نیز کانون فرهنگی آن است و فعال ترین کانون فرهنگی در دنیای اسلام، حوزه علمیه قم است. این قضیه، همان است که در روایات فرموده اند: علم از نجف غروب می کند و در قم طلوع می کند و از قم حجت بر همه جهان تمام می شود. 3 اگر تولید فرهنگ مذهبی ما، به نقطه ای برسد که بتواند، مبدأ هدایت فرهنگ نظری و تجربی شود؛ یعنی فلسفه ها و علوم را هدایت کند تا تولید علم دینی براساس آن صورت گیرد، این فرهنگ باید به گونه ای باشد که هر کسی فرهنگ اسلام را مطالعه کند، تأیید کند که از این فرهنگ، یک زندگی سعادت‌مندانه بر محور معنویت و خداپرستی حاصل می شود؛ به گونه ای که ضامن سعادت، عدالت، کرامت، امنیت و معنویت انسان است. در غیر این صورت، اگر ادعای عدالت دینی بی ساز و کار اجرایی آن طرح و بیان شود، گفتاری در حد شعار خواهد بود. بنابراین باید در فرهنگ حوزه و در تفقه دینی، بالندگی ایجاد شود و شیعه این ظرفیت را داراست. گاه چنین پنداشته می شود که وقتی می گوئیم مثلاً راجع به ساز و کار شهری حرف دارد، چنین برداشت می شود که اسلام باید بگوید: آسفالت خیابان باید چگونه باشد، در صورتی که این برداشت ناشی از سادگی علمی است! انیشتین که نظریه نسبیت را مطرح کرد، همه مفاهیم و اطلاعات را تحت تأثیر یک نظریه قرار داده، با یک نظریه، همه مفاهیم را عوض کرده است و مدل زندگی بشر را تغییر داده است؛ برای مثال معنی ارتباطات عوض شد. اساساً جملات استراتژیک، مسیر حرکت بشر و خطوط تمدنی را تغییر می دهد. غالب فرمایشات معصومان (ع) جملات استراتژیک است. مطالب روزمره و جزئی خیلی کم دیده می شود؛ اینکه چگونه ما باید این ها را فعال کنیم به معرفت های به روز و کارآمد تبدیل کنیم، باید در پیرامون آن تامل، تحقیق و پژوهش شود. البته فرهنگ مذهبی باید به مسائلی که ایجاد می شود، پاسخ بگوید؛ اما مهم تر از پاسخ گویی، فرهنگ مذهبی باید رهبری موضوعات و رهبری زیست بشر را به عهده بگیرد. فرهنگ مذهبی به عنوان نقطه کانونی فرهنگ در جهان، می تواند برای همه جهان، از جمله برای دولت دینی، تصمیم سازی کند. دولت دینی هم بر محور همین فرهنگ تصمیم می گیرد. لزومی ندارد که تصدی گری مشاغل در همه سطوح، به وسیله حوزه و روحانیت باشد. لزومی ندارد که وقتی حوزه می خواهد فعال شود، فیزیک را هم یاد بگیرد، این کار حوزه نیست؛ حوزه باید فرهنگی تولید کند که جهت دانش فیزیکی را تغییر بدهد.

لزام جریان دین حداکثری در عقلانیت و تجربه

تمام تلاش حوزه باید بر تعبد به دین استوار باشد. اگر بنا شد که گرایشهای فکری دیگر بر این نهاد فرهنگی حاکم شود و تعبد به دین از بین برود، هیچ ارزشی ندارد، زیرا این مسئله به کاتالیزوری برای پروتستان اسلامی تبدیل می شود؛ یعنی تغییر مذهب به تبع شرایط جدید رخ می دهد، فرهنگ مذهبی جامعه به نفع تجدید تغییر می کند؛ تجدید حاکم می شود و دین هم به پیروی اضطراری آن مبدل می شود؛ یعنی به گونه ای ماشین امضای آن می گردد. حوزه های علمیه در طول این سالها، همه تلاششان این بود که کلمه ای به دین نیفزایند. تعبد به دین داشتند و بر محور تعبد، از دین دفاع می کردند و جلوی هجوم سیاسی و فرهنگی دشمن را می گرفتند. این تعبد باید حفظ شود؛ البته این تعبد نباید به تحجر تبدیل شود. چرا که تعبد، تحجر نیست.

در یک معنای عام، تعبد بندگی خداست، بندگی خدا، تحجر نیست، و هر چه هم به پیش برویم، این بندگی باید کمال بیابد. تحجر این است که ما با ظرفیتی از تعبد، اصطلاحاتی تولید کردیم؛ اما این اصطلاحات را برابر و مساوی با دین بگیریم و برای کمال پذیری آن تلاش نکنیم که تعبد، کمال پیدا کند. طبیعی است که با یک ادبیات،

اصطلاحات و قواعد، صرفاً ظرفیتی خاص از عبادت واقع می شود، و بیشتر از آن عبادت واقع نمی شود؛ اگر ما ظرفیت عبادت را به این ادبیات منحصر کرده و بگوییم، سطح عبادت، همین است و بالاتر از این دیگر تکاملی صورت نمی گیرد، تاجر است، تاجر، نه تعبد است و نه تجدد. تاجر، یعنی محدود کردن عبادت در یک ظرفیت خاص، یعنی تلاشی که در طول تاریخ انجام گرفته و ظرفیتی از اعتقادات درست شده و تنها به همان حد قانع باشیم؛ اما آیا اعتقاد به خدا همیشه باید در این قالب باشد؟ چنان که پس از رنسانس، وقتی می خواستند اندیشه دینی را به حاشیه برانند، عقلانیت مذهبی غرب را متقاعد کردند که دین، بیش از این ظرفیت ندارد، و مخصوص خلوت انسان است.

تبیین اینکه حکومت دینی و حاکمیت ارزش های اسلامی به این معنی است که عدالت و ظلم که تنها به زندگی فردی مربوط نیست، بلکه زندگی اجتماعی نیز عدل و ظلم دارد. این طور نیست که وقتی می خواهیم معامله کنیم، عدل و ظلم وجود، مثلاً می گوید که بیع عادلانه است، و ربا حرام است، اما در شکل اجتماعی آن بگوید که عدل و ظلم وجود ندارد، و برای مثال بانک های ربوی عادلانه هستند این طور نیست. اگر عدل و ظلم هست، همه جا هست؛ اگر ادعای ارزش های اجتماعی داریم و ادبیات دینی را در سطح فردی خلاصه نمی کنیم، دیگر آن ادبیاتی که ظرفیت عبادت را حدود می دانست، پاسخ گوی این ظرفیت اجتماعی نیست. بنابراین، اینکه ادبیات دینداری همین است و فقه اسلام در حد رساله علمیه است، نه بیشتر، تاجر است. البته اینکه این فقه، اسلامی است درست است و خلاف آن هم باطل است؛ ولی منحصر کردن دین به این مقدار، تاجر است؛ بینش کلامی باید توسعه بیابد. همان طور که پس از رنسانس، آنها کلام جدیدی درست کردند و با عقلانیت مذهبی جدید، غرب را متقاعد کردند که دینداری، مخصوص خلوت های انسان است و زندگی عمومی و اجتماعی جای عقلانیت خود بنیاد است، حوزه های علمیه در مقابل، باید کلام جدیدی بسازند که دین را به عرصه اجتماعی و حتی در مقیاس بین المللی بیاورد.

اگر گفته می شود که دین باید محور زندگی بشر باشد، عقلانیت مذهبی باید تغییر کند. تعریفی که از دین وجود دارد، تعریفی که از امامت وجود دارد، تعریفی که از ولایت انبیا و اوصیاءشان وجود دارد، پاسخ گوی این منزلت از دخالت دین - که مطلوب است نیست. کلام کنونی در جای خود محترم است، از دین دفاع کرده و اعتقادات ما را اثبات کرده است؛ اما در هنگام توسعه دین داری. لاجرم بیش از آن باید در مفاهیم و محتوای علوم دینی و کلامی توسعه صورت گیرد تا عقلانیت مذهبی را متقاعد، هماهنگ و تکامل ببخشد. باید نخست کلام توسعه پیدا کند تا براساس آن، درگام های بعدی، عقلانیت مذهبی جامعه متقاعد شود و فرهنگ سازی صورت گیرد و براساس آن، فرهنگ وفاق جمعی ایجاد کنیم. آن گاه عقلانیت مذهبی جامعه به جایی می رسد که می فهمد دین، برنامه سرپرستی خدا بر حیات بشر است و این سرپرستی، همه زندگی بشر را می پوشاند، اگر این کار صورت نگیرد و این مفاهیم از دین در حوزه، تولید نشود، جامعه از تکامل باز می ماند.

البته علوم موجود محترم است و در دوره خود، از دین دفاع کرده است؛ یعنی آن علوم، ذخیره ماست باید حفظش کنیم، و به آن بالندگی بدهیم؛ اما منحصر کردن ادبیات کلامی به ادبیات گذشتگان، به نام میراث فرهنگی، تاجر است. عقلانیت فلسفی را در حد فلسفه صدرایی نگاه داشتن، تاجر است. فلسفه صدرایی وظیفه خود را در قبال اسلام و تشیع انجام داده است، واقعاً در بسیاری موضوعات، سرآمد فلسفه های جهان است؛ اما آیا آخرین حد ظرفیت عقلانیت شیعه همین است؟ ظرفیت تعبد به آستان رفیع معصومان (ع) برای ایجاد یک عقلانیت نظری صرفاً همین است؟ آیا هوشمندی مذهبی جامعه در تحلیل نظری دستگاه خلقت، باید

در حد فلسفه صدرایی خلاصه شود؟ همچنین اینکه بگوییم، ظرفیت عبادت، همان رساله عملیه است، صحیح نیست. رساله عملیه، سرمایه ارزشمند ماست؛ اما عبادت را در همه عرصه ها کفایت نمی کند. ذخایر قرآن و فرمایشات معصومان (ع) بسیار بیشتر از اینهاست. کدام فقیه در تاریخ ادعا کرده که من همه ظرفیت معارف را تفقه کرده ام؟ هیچ فقهی این را نفرموده است. خلاصه کردن ظرفیت اعتقادات، به کلام و فلسفه موجود، تحجر است. در عین اینکه اینها سرمایه های حوزه علمیه هستند و باید از آنها صیانت شود، باید در آنها بالندگی ایجاد شود.

بنابراین وقتی گفته می شود، رسالت حوزه چیست، باید توجه داشت که حوزه را در کدام شرایط و کدام زمان مد نظر داریم. قطعاً در حوزه زمان امام صادق (ع) باید شاگردی کرد، روایات را گرفت و سعی کرد که این روایات حفظ شود و نسل به نسل انتقال داد، و به کتاب تبدیل کرد؛ این مختص حوزه آن زمان است. حوزه زمان شیخ انصاری (رض) باید باب فقاقت را بیاغزد، و دستگاه تفقه جامع پاسخ گو عصر خویش را به راه بیندازد؛ اما حوزه امروز باید گسترش یابد و برای زندگی در شعاع دین در جهان، فرهنگ سازی کند. باید آن فرهنگ مذهبی تولید شود تا بتواند، زندگی را در سایه دین، در همه شئون ترسیم کند، و بتواند محور عقلانیت ایمانی بشر بشود، تا بر محور این فرهنگ مذهبی، فلسفه ها و علوم شکل بگیرد. باید به این سمت حرکت کرد. اساسش هم تعبد، شجاعت در گمانه زنی، برنامه ریزی و پرهیز از انفعال است.

نباید به جای اینکه متعبد باشیم، بگوییم شرایط زمان، وظیفه ما را تعیین می کند! این گفتار به هر عنوان صحیح نیست؛ اگر چه بگوییم، بنای عقلای امروز این است، و اسلام بنای عقلای امروز را امضا کرده است. اثبات اینکه اسلام هر بنای عقلایی را امضا کرده، بسیار مشکل است. اندیشه اسلامی بسیاری را در دایره سفاقت قرار داده است؛ آنها که دنبال توسعه شهوات اند و برای اداره زندگی خود و ارضای نفسانیاتشان بناگذاری کرده اند، به هیچ عنوان در حوزه ارزشی پذیرفته نیست. عقلانیت بی جهت نیست؛ یا برای توسعه ارزش های انسانی و الهی تلاش و گمانه زنی می کند و طرح برنامه می چیند یا برای توسعه ارزش های کاذب نفسانی. اسلام عقلانیتی را که برای توسعه تمایلات نفسانی و خود خواهانه و استعمار گرایانه باشد، امضاء نمی کند؛ اگر حوزه علمیه به هر عنوانی منفعل شود و عقلانیت، علم، محصولات و تکنولوژی مدرن را مبنا قرار دهد و آن را مطابق با اندیشه های دینی بداند و مهر صحت و اسلامیت بر آن بزند، اسلام را منفعل معنی کرده است. آیا رسالت حوزه علمیه این است؟ در این صورت، با دست خود پروتستان اسلامی درست کرده ایم و به نفع تجدد و توسعه ارضای نفس، و توسعه ای که غرب دنبال می کند، کوشیده ایم. این بدترین انفعال است. اگر عرصه تفکر در دین و تولید فرهنگ دینی، بر محور کتاب و سنت، تعبد را به ظرفیت ادبیات گذشته منحصر کند، تحجر است. این مبارزه با گسترش عبادت در جهان است و مانع رشد جریان عبادت خدا می گردد.

در نگرش حداکثری از دین فرهنگ عمومی و اعتقادات اجتماعی نیز باید متناسب با آن رشد کند و برای خواص و عوام فرهنگ سازی شود. این فرهنگ باید ظرفیت داشته باشد که علم و فلسفه را هدایت کند؛ نه اینکه از فلسفه و علم وام بگیرد. با تعاریف موجود، و گاهی با ظرفیت اعتقادات بسته و راکد، حتی ولایت امام صادق (ع) هم حداکثری نمی شود! به عبارت دیگر، تلقی این گونه است که عقل می فهمد، تجربه هم که می فهمد، آنجا که اینها نمی فهمند، فرمایش امام صادق (ع) قرار دارد! در حالی که فرمایش امام صادق (ع) باید بر عقلانیت تجربی و نظری حاکم باشد. این، نیازمند کلام جدید است. باید فرهنگ حداکثری دینی که جریان دین را در همه زوایای زندگی بشر، در سطح جهانی و در مقیاس توسعه تعریف می کند، تولید شود تا بتواند، رهبری تغییرات به سمت

گسترش عبادت خدا را در جهان برنامه ریزی کند.

چنین فرهنگی باید بتواند، عقلانیت نظری و تجربی را رهبری کند و به نقطه کانونی مجموعه فرهنگ بشر تبدیل گردد؛ یعنی علوم تجربی، علوم کاربردی و فلسفه ها، همه باید شعاعی از این اندیشه شوند و این اندیشه در زوایای آن جاری شود. آن گاه می توان گفت که به تولید کننده فرهنگی که برای زندگی بشر تصمیم ساز است، رسیده ایم. البته این تصمیم سازی تا به عرصه عمل برسد، از بستر عقلانیت تجربی و عقلانیت نظری بشر عبور می کند؛ در حال حاضر، فلسفه ها و دانش های تجربی وجود دارند، دانشمندان تلاش می کنند، آکادمی ها، دانشگاه ها و آزمایشگاه ها فعال هستند؛ ولی با فرهنگ دیگری کار می کنند. فرهنگ مذهب باید در تمام شئون حاکم شود. این به شرطی است که ظرفیت هوشمندی تفقه مذهبی به جایی برسد که بتواند، تفقه را وارد این عرصه ها کند و این امر باید با رویکرد پرهیز از انفعال و تحجر باشد.

معنای صحیح استفاده از علوم روز

یکی از خطراتی که حوزه را تهدید می کند، این تلقی است که حوزه ها باید با علوم روز آشنا شوند. این قضیه هم می تواند سکوی پرشی برای حوزه و هم نقطه خطری برای آن باشد. اینکه گفته شود، اینها علم است، دانش سیاسی، جامعه شناسی و... است که با واقع مطابق اند و نمی توان انگ انحراف به محتوای آنها وارد کرد؛ از این رو باید دین را با اینها منطبق کنیم، این خطر بزرگی برای حوزه است. در این صورت، ما ابزاری برای جریان انحراف اندیشه ای در ادبیات دینی می شویم و ابزاری برای توجیه دنیا پرستی و جریان ولایت کفار در قالب ادبیات دینی خواهیم بود. اگر اقتصاد صحیح و دینی همین اقتصاد است. این اقتصاد را هم که آمریکا بهتر پیاده می کند، این تلقی، ناخودآگاه ماشین امضا برای سیطره کفار در قالب دین می شود. پس انفعال به هر شکلیش بد است؛ چه انفعالی علمی باشد؛ چه انفعال در مقابل مظاهر تمدن. با انفعال فرهنگ مذهب، در فرهنگ زندگی مدرن و مدرنیته منحل می شود. این خطر بزرگ، انفعال است.

خطر تحجر نیز روی دیگر همین سکه است که بگوییم، تمام حرف اسلام آن است که تا اینجا فهمیده ایم و رهبری حوادث و آینده، کار ما نیست! خود حضرت (عج) می آید و درست می کند. نتیجه این سخن آن است که حوزه های علمیه شیعی مثل حوزه های مسیحیت منزوی شوند و مانند کلیسا، زمینه ای برای ترک تازی کفار شوند؛ عبارت دیگر چنین تلقی ای آن است که بگوییم، اسلام قدرت سرپرستی اجتماعی و بین المللی را ندارد؛ در حالی که پافشاری بر این تلقی از بی تدبیری است. اگر نفوذ و حضور اسلام را در این عرصه ها جدی کنیم، نمی توانیم از حاکمیت تمام عیار اسلام دفاع کنیم. اسلام قدرت اداره معیشت را دارد؛ اگر فرمول اداره و برنامه ریزی عینی از ارزش های اسلامی استخراج نشود، علامت ضعف است. البته حوزه های علمیه ما این کار را ان شاء الله انجام خواهند داد و توانش را هم دارند، عنایت امام زمان (عج) هم همراه خواهد بود؛ اما اگر بگوییم که نمی شود، به این معنی است که بی تدبیری وجود دارد.

بنابراین در عصر حاضر، رسالت حوزه ها بسیار فرق می کند، باید رسالت حوزه را در شکل مطلوب یافت و تعریف کرد؟ اینکه مثلاً بگوییم روحانی ای خوب است که رانندگی هم بلد باشد، نشان از عدم فهم دقیق رسالت روحانیت است. برخی می پندارند که این گونه می توان جامعه را دیندار کرد، براساس ادبیات و فرهنگ مدرن عمل کردن و کارشناسی مدرن را جریان دادن، با لباس و ظاهر روحانی و غیر روحانی، تفاوتی ندارد.

بنابراین اسلام باید بر فرایندهای اجتماعی حاکم شود، نه اینکه شخصی در آن فرایندها، با عمامه شرکت کند تا

عمامه آن شخص امضای آن فرایندها باشد! البته معنای این گفتار آن نیست که علوم دانشگاهی را نباید خواند، بلکه باید خوانده شود و در فرآیندی، آن را در ادبیات خودی منحل کرد؛ باید خوانده شود تا قدرت برخورد با آن پیدا شود و اینکه کجایش را باید تغییر داد تا این علم عوض بشود، با فهم به دست می آید. باید بخوانیم تا بتوانیم، شالوده شکنی کنیم. یکی از رایج ترین حرفها در اوایل انقلاب که هنوز هم متأسفانه وجود دارد، این بود که ما باید علم اقتصاد را بلد باشیم تا بتوانیم مجتهدانه این موضوعات را استنباط کنیم، این قرائتی معروف از پاسخ گویی به مسائل مستحدثه است؛ به این بیان که من خود کارشناس اقتصاد شوم، تا بتوانم به مسائل مستحدثه پاسخ بگویم! در حالی که علم اقتصاد را دیگران تولید کرده اند و فرآیند تولید نیز به گونه ای بوده که حادثه های اقتصادی را با فرهنگ سازی هدایت کرده اند؛ حال اگر روحانیت سعی کند، فرهنگ تخصصی زندگی مدرن را بفهمد، و فقیه، فرهنگ تخصصی اقتصاد مدرن را بداند تا بتواند، پاسخ گو به مسائل مستحدثه باشد، دین را در حد پاسخ گویی به مسائل مستحدثه تعریف کرده است؛ به عبارت دیگر، برخی می گویند که کارشناس موضوع را تعریف کند، و مجتهد فتوایش را بدهد، براساس این قرائت، پاسخ به مسائل مستحدثه با فقیه موضوع شناس باشد! این قرائتی که همان پاسخ گویی به مسائل مستحدثه است؛ یعنی بخوانم که خوب بشناسم که خوب پاسخ بگویم!

چنان که پیش تر هم اشاره شد، این رویکرد، اساساً متناسب و هماهنگ با نیازهای کلان نظام اسلامی نیست و نوعی همگرایی با نظام مدرن در آن مشهود است که نتیجه محتوم آن نیز، به هماهنگی و یکسان بینی اسلام و مدرنیته پایان می پذیرد.

حوزه های دینی، جهاز هاضمه فرهنگ و ادبیات علمی مدرن

حوزه های دینی باید جهاز هاضمه فرهنگ حاکم بر علوم باشند. باید آن فرهنگ را در خودش هضم و فرهنگ حاکم بر علم را بر محور دین تولید کرده، علم را رهبری کنند. بنابراین، خواندن علم به این معنا، لازم است، توجه ویژه باید به پیش فرض و کلان روایت های حاکم بر علوم باشد تا آنها را به پیش فرض های ارزشی و دینی تبدیل کنند تا بتوان بنیان دیگری از علم را سامان ببخشید، باید آن مبانی و پیش فرض ها را به نفع دین منحل کرد. اینکه طلبه برود فیزیکدان و ریاضیدان شود، کار حوزه نیست، بلکه کار حوزه، تفقه در فرهنگ مذهبی و بعد هم فرهنگ سازی بر محور آن است. از این طریق، علوم و فلسفه ها هدایت می شود و در گام بعدی، از این طریق، در تصمیم سازی ها دخالت می شود. این رسالت حوزه هاست. نقش حوزه از اینکه فقط حاکمیت سیاسی را به دست بگیرد، بیشتر است. این چنین نیست که روحانیت نباید در هیچ جایی وارد شود، ممکن است در مناصبی از اداره کشور الزاماً فقها محور باشند؛ مثل اینکه حتماً نقطه کانونی نظام باید بر یک فقیه جامع الشرایط آشنا که بتواند برای نظام برنامه ریزی استراتژیک کند تکیه نماید، ولی مجموعه نظام باید بر معرفت های دینی متکی باشد و فرهنگ جاری در تصمیم گیری های نظام و ادبیات کاربردی و کارشناسی، باید تابع فرهنگ مذهب بشود. باید علم دینی باشد، کفایت نمی کند که شاخصی در صدر نظام گذاشته شود و با تنفیذ سیاسی او، جریان امور پیش برود.

این رای دوره کوتاه مدت گذار خوب است و اسلامیت را هم تأمین می کند؛ اما اسلامیت را به روش سیاسی تضمین می کند، نه روش منطقی و فرهنگی. جهت کلی باید به سمت دوره ای باشد که منطقاً رابطه دین و امور کارشناسی و اداره جامعه را تعریف کند؛ در غیر این صورت، در تصمیم گیری، همه ابزار منطقی، ابزار مدرن و بر

پایه فرهنگ مدرن است، یک حاکم سیاسی هم در آن صدر امضاء می کند. استراتژی هایی را تعریف می کند که آن استراتژی ها هم لای چرخ دنده این تصمیم گیری های مدرن خرد می شود؛ یعنی آن اصول چشم انداز که می خواهد، فرهنگ مذهب را در بیست سال برنامه ریزی کشور بیاورد، همه اش در لای چرخ مفاهیم کارشناسی خرد می شود. البته این برای دوران گذار مفید است، و در این دوره چاره ای هم از آن نیست؛ ولی کفایت نمی کند. این گونه نیست که ولایت فقیه صرفاً در رأس کار باشد و نظارت کند و این برای اسلامیت کل فرهنگ جامعه کافی باشد. باید فرهنگ تولید شود، و تفقه دینی به این سمت و سو حرکت و هدایت شود. این مسئله به یک برنامه ریزی کلان احتیاج دارد، این نکات برای این بود که فرهنگ سازی در موضوع رسالت حوزه اتفاق بیفتد؛ اما اینکه چگونه می توان این ایده ها را اجرایی و عملیاتی کرد، سخن دیگری است.

البته باید توجه کرد که انعطاف، مقوله ای جدای از انفعال است. انفعال، یعنی انسان شرایطی را می پذیرد و خود را به تدریج تطبیق می دهد؛ این، انعطاف نیست، انفعال است.

انعطاف به این معنی است که اسلام قدرت رهبری دارد و وقتی رهبری می کند، هیچ وقت وضعیت موجود را نادیده نمی گیرد. پزشک وقتی برای یک مریض نسخه می نویسد، یک مدل مطلوب دارد؛ برای مثال می گوید تعادل مایعات در بدن مریض، باید این گونه باشد، شاخصه هایش را می دهد یا مثلاً می گوید: ترشح غدد باید بدین گونه باشد، و شاخصه هایش را تعریف می کند، ولی وقتی می خواهد نسخه بنویسد، علائم بالینی و آزمایشگاهی را اندازه می گیرد و می گوید: آن نقطه مطلوب این است، ولی من با وضع کنونی این بیمار، ناچارم منعطف باشم. و نسخه من باید انعطاف پذیر باشد و نمی توان یک دفعه آن نسخه مطلوب را برای او اعمال کنم و الگوی غذایی و رژیم دارویی را که برای آن تعریف می کند، مطابق با مطلوب بنویسم، بلکه می گویم: الان اموری را تجویز می کنم که هر چند در حال حاضر مطلوب نیست؛ ولی برای مدتی لازم است.

حتماً فقه تحقیقی اسلام، شرایط را بررسی و لحاظ می کند؛ نه برای اینکه خود را به نفع شرایط تغییر بدهد، بلکه شرایط را به نفع ایده آل های خود تغییر می دهد. انعطاف پذیری به معنی ملاحظه ظرفیت کنونی این انسان یا این جامعه، برای حرکت به سمت ایده آل است؛ مثل اینکه شما می خواهید کودکی را سرپرستی کنید، برای مثال مدل مطلوبتان، یک انسان مؤمن درجه ده است؛ ولی نگاه می کنید که این کودک اصلاً ظرفیت تحمل ندارد، صبح تا شب زندگی اش به گونه ای تعریف شده که نیازهای خاصی دارد؛ روزی پنج ساعت پای تلویزیون می نشیند، روزی این قدر میزان تغذیه اوست، این قدر میزان خواب اوست، و شما یک دفعه نمی توانید این نیازها را نادیده گرفته، خط بطلان بر آن بکشید، چرا که پس از یک هفته، مریض شده و از دست می رود، مجبورید کم کم تمایلاتش را عوض کنید.

اسلام نظام نیازمندی بشر را یک شبه تغییر نمی دهد و به این معنی انعطاف پذیر است. بنابراین انعطاف به معنی ملاحظه وضعیت موجود و میزان پذیرایی این وضعیت در حرکت به سمت مطلوب است که چار چوب آن در مدیریت اسلامی ترمیم می شود.

بر این است، این بنیان ها باید تغییر کند. البته در شرایط کنونی، اینکه در نحوه برنامه و استفاده از بانک و تلویزیون و سایر ابزار آلات و تکنولوژی های ارتباطی دخل و تصرف می شود و با نگاه ارزشی دست کاری های اجمالی در آن صورت می گیرد، ویژگی و اوصاف دوره گذار است؛ ولی شیب آن باید به سمت ایجاد تغییرات بنیادی باشد. بنابراین نباید روی هنر خط کشید و نه هنر مدرن را امضا کرد.

ضرورت توجه به پارادایم های مفهومی علم مدرن

نکته پایانی اینکه نباید در دام مفاهیمی چون سنت و تجدد گرفتار شد. اصلاً سنت و تجدد مفاهیم درونی فرهنگ مادی است. فرهنگ اسلام، نه فرهنگ تجدد است و نه فرهنگ سنت؛ فرهنگ خودش است، فرهنگی است مبتنی بر عبادت و تکامل. هم سنت که آنها می گویند، سنت مادی است و هم تجدیدی که می گویند، تجدد مادی. اصلاً حوزه نباید در گردونه ادبیاتی و مفهومی آنها گرفتار شود.

چرا به درون تقسیم بندی آنها می رویم؟ چرا باید ادبیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه دینی، در چار چوب ادبیات مفهومی دیگران، تعریف و تولید شود؛ اساس این تقسیم بندی ها، چار چوب های مفهومی بیگانه با اندیشه اسلامی است. دین نه سنت است و نه تجدد. پس کدام است؟ دین برنامه سرپرستی تکامل و عبادت است. در سنت برنامه تکامل عبادت نیست. همچنین این نسخه با پارادایم تجدد نیز نوشته نشده است؛ عبارت صحیح آن است که بگوییم: یکی دنیا پرستی کهنه است و دیگری دنیا پرستی مدرن که البته هر دوی آن باطل است. با قرار گرفتن در این فرایند، به نسبتی فرهنگ غرب در ادبیات دینی نفوذ می کند. تفقه ما را تحت تأثیر قرار می دهد؛ فقه را عرفی می کند؛ این همان عرفی شدن فقه است، در حالی که قطعاً ظرفیت و هوشمندی تفقه و اجتهاد، ظرفیت پاسخ گویی و مقابله با فرهنگ مدرن و خارج شدن از سلطه، بلکه مسلط شدن به آن را دارد. فرایند آینده، فرایند تأثیر گذاری فرهنگ مذهب بر علم و کارشناسی است. جامعه شیعی اگر این خط را دنبال کند، به نقطه ای خواهد رسید که در سیر خط تمدنی خود با یک حرکت و یک خیز، می تواند بستر زندگی بشر را کاملاً عوض کند. بعضی روشنفکران در موضع انفعال گفته اند که فقه به سمت عرفی شدن حرکت می کند 4 و نظام کارشناسی و ادبیات علمی مدرن می رود که فقه را عوض نماید و اضطراراً همه فقه کم کم مجبور می شود به نفع آن عقب نشینی کند؛ برای مثال وقتی برق آمد، عده ای قبول نکردند، کم کم مجبور شدند که بپذیرند، تا آنجا که خودشان هم برق سه فاز در خانه هایشان آوردند. در نهایت همه لوازم برقی را هم کم کم امضا کردند. آنها می گویند این همان عرفی شدن فقه است. اما باید توجه داشت که این رویکرد نسبت به نظام کارشناسی مدرن تا پیش از حکومت دینی است، وقتی حکومت دینی تشکیل و بنیان های عقیدتی مذهب را مستحکم ساخت و در این کار هم موفق شد، مسیر کلی جریان به عکس واقع می شود. تا دوره قبل از تشکیل حکومت، فقها می خواستند، در دوره جنگ چریکی فرهنگی، شیعه را حفظ کنند و کردند. فقه شیعه همچون فقه مسیحیت، از دست نرفت. این کارها را فقها کرده اند؛ اگر چه مجبور شدند، نرمی و انعطاف از خودشان نشان دهند؛ ولی اکنون همان جریان از آنجا به اینجا رسیده که ما فعال شده ایم. جوشش فرهنگ مذهبی به سمتی حرکت می کند که گرایش کارشناسانه را منفعل می کند؛ به عبارت دیگر، فرایند مذهبی شدن عرف که مقصود همان عرف کارشناسی است اتفاق خواهد افتاد، چرا که در نهایت و در پایان کار، نمی توان بین عرف سکولار و ادبیات علم مدرن، با تفقه دینی و ارزش های اسلامی جمع کرد؛ یا باید برای هماهنگی آنها فقه منفعل شود، یا باید علم مدرن منفعل گردد. در وضعیت کنونی وضعیت انفعال به نسبتی از آن طرف بوده است، یعنی علم مدرن موثر واقع شده و فقها مجبور شده اند، پاسخ گوی مسائل مستحدثه باشند؛ گر چه خط کلی فقاقت ما هیچ کجا از اصول خود دست برد نداشته و غیر قاعده مند فتوا نداده است؛ به عبارت دیگر، بر عملکرد فقها تعبد حاکم بوده است. از این به بعد، هم کاملاً به عکس خواهد بود و به جای پاسخ گویی صرف، به مسائل مستحدثه، فرهنگ مذهب به سمت حاکمیت بر فرهنگ کارشناسی مدرن حرکت خواهد کرد و فرهنگ کارشناسی که کارشناسان متدین آن را تولید خواهند کرد پس از این، در سایه فرهنگ مذهب قرار خواهد گرفت. در آینده، فرهنگ، تحت تأثیر تفقه خواهد

بود؛ یعنی جریان تفقه دینی به سمت بالندگی حرکت می کند و درنقطه بالندگی خود، عرف را با ارزش های دینی و مذهبی هماهنگ و همساز می کند؛ به عبارت دیگر نظام کارشناسی، مذهبی خواهد شد؛ نه اینکه فقه، تابع کارشناسی و ادبیات علم مدرن گردد.

پی نوشت ها :

1. «عن شعيب العرقوفی قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول لاصحابه: «اتقوا الله و كونوا اخوة بررة، متحابين في الله، متواصلين متراحمين، تزاوروا و تلاقوا و تذاكروا أمرنا و احيوه».
- محمد بن يعقوب الكليني، اصول الكافي، جلد 2، كتاب الايمان و الكفر، باب التراحم و التعاطف، ص 181.
2. صحيفه نور، 16/1366.
3. عن ابي عبدالله (ع) قال: «ستخلو كوفة من المؤمنين و يأزر عنها العلم كما تأزر الحيه في جحرها ثم يظهر العلم ببلدة يقال لها قم و تصير معدناً للعلم و الفضل حتى لا يبقى في الارض مستضعف في الدين حتى المخدرات في الحجال و ذلك عند قرب ظهور قائمنا فيجعل الله قم و اهله قائمين مقام الحجة ولولا ذلك لساخت الارض بأهلها و لم يبق في الارض حجة فيفيض العلم منه الى سائر البلاد في المشرق و المغرب فيتم حجة الله على الخلق حتى لا يبقى احد على الارض لم يبلغ اليه الدين و العلم ثم يظهر القائم (عج) و يسير سبباً لنقمة الله و سخطه على العباد لان الله لا ينتقم من العباد الا بعد انكارهم حجة».
- علامه مجلسی، بحار الانوار ج 57، ص 213، باب 36.
4. مجله کيان ش 24.